

درس سیصد و سی و سوم: صوت ۳۵۳

نظر مرحوم کمپانی در باب جریان براءت در

شبّهات موضوعیۃ تحریمیۃ (۱)

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تعلق طلب؛ طلب فعل یا طلب ترک به مسئله و حکم و انحصاری تقسیم می شود که یکی از آن وجوه و انحاء این است که طلب به صرف الوجود تعلق بگیرد و درمقابل صرف الوجود، طلب به صرف العدم یا به تعبیر دیگر به عدم مطلق تعلق بگیرد. یعنی نقیض صرف الوجود، عدم مطلق و یا عدم کلی است که از آن تعبیر به عدم لا بشرطی می شود.

معنای صرف الوجود

صرف الوجود به این معنا است که مولا نفس طبیعت را، با اولین محقق و معین آن در خارج طلب کرده است. فرض کنید در حج مولا از مکلف صرف الوجود حج را طلب کرده است بنابراین با اتیان به اول دفعه و اولین محقق، اطاعت آن صرف الوجود و اطاعت آن امر خواهد شد. ولی مولا دیگر کاری به تکرار یا به عدم تکرار ندارد و نفس اتیان به آن مورد، مورد نظر است.

گاهی از اوقات صرف الوجود به معنای انحصار مکلف^۲ به است یعنی غرض مولا با همان اولین محقق و مخصّص آن طبیعت حاصل می‌شود و دیگر مصلحت برای تکرار آن فعل وجود ندارد. مثلاً مولا می‌خواهد شخصی را که از جایی آمده است اکرام کند، یک شب اکرام می‌کند و بعد فردا آن شخص مسافرت می‌کند و دیگر برنمی‌گردد. خب الآن قرض از **اکرم زیداً** نفس صرف الوجود این اکرام است و غرض با این اکرام حاصل شده است و دیگر هم تکرار نخواهد شد. اما در مورد حج با اینکه مسئله به صرف الوجود تعلق گرفته است اما در عین حال در نیت مولا عدم تکرار و یا تکرار نیست و از روی ادله دیگر استفاده استحباب برای مستطیع در سنوات آتی می‌شود.

معنای عدم کلی و عدم مطلق

در مقابل صرف الوجود مناقض با صرف الوجود را بنا بر رأی مشهور عدم کلی و یا صرف العدم و عدم مطلق ذکر کرده‌اند. عدم کلی و عدم مطلق به این معنی است که مقصود از نهی و طلب ترک از

جانب مولا نفس محقق طبیعت کلی به اولین مرتبه و به اولین دفعه است. یعنی وقتی که مولا می گوید که **لا تَشْرَبِ الخمر** - این مثال را آورده اند - مقصود از این نهی، عدم شرب ولو به اولین دفعه شرب است، نهی و طلب ترک از مولا بر اولین محقق این عدم تعلق گرفته است و از آن نهی می کند و بعد از تحقق آن طبیعت به واسطه عصیان، نهی مولا تعلق به اولین عدم در مرتبه بعد گرفته است **وَ هَلُمَّ جَرًّا**. این معنای عدم کلی است.

البته مثال بهتری که انسان می تواند برای این مسئله بزند مسئله قتل است که می تواند مثال خوبی برای اینجا باشد، **لا تَقْتُلْ زیداً**، عدم قتل، مطلوب برای مولا است و مولا طلب کفّ از قتل را به اولین وهله و به اولین مرتبه از وجود کرده است به نحو اینکه اگر اولین مرتبه از وجود اتیان شد دیگر مورد و جایی برای طلب ترک ثانی باقی نمی ماند. وقتی کشته است دیگر کشته را که دیگر نمی شود دوباره کشت، پس با اولین دفعه از فعل دیگر جایی برای آن نهی مولا باقی نمی ماند. خب این بنا بر این مسئله بود.

حالا نسبت به این قضیه قوم فرموده‌اند که در مورد صرف الوجود تعبیر به وجود لابشرط آورده می‌شود یعنی امر مولا تعلق به لابشرط گرفته است؛ لابشرط از وحدت و لابشرط از تکرار، این برای آن مسئله معروف است. مرحوم اصفهانی در اینجا نسبت به مناقض بودن عدم کلی و وجود لابشرط برای مانحن‌فیه ایراد دارند. همان‌طوری که عرض شد مشهور قائل هستند به اینکه در مورد فعل، طلب به صرف الوجود به معنای اولین محقق برای طبیعت کلیه تعلق می‌گیرد و در مقابل و نقیض این صرف العدم یا عدم کلی یا عدم مطلق می‌شود. در اوّلی فعل به اولین محقق تعلق می‌گرفت و در دومی نهی به اولین محقق تعلق می‌گیرد یعنی به محقق کلی، به نحوی که اتیان به طبیعت کلی با اولین مرتبه از اولین محقق از محقق‌های متعدد طبیعت کلیه میسر است و اتیان به نهی به انتفاء طبیعت کلیه به واسطه انتفاء همه افراد در خارج است یعنی همه افراد در خارج باید منتفی باشد تا اینکه انتفاء طبیعت کلیه که مصداق نهی است در آنجا محقق باشد و این معنا

معنای معروف است.

چون بحث، بحث دقیقی است لذا رفقا مطالعه کنند که وقتی جلسه بعد وارد مسائل و اشکالات می‌شویم، متوجه اشکالات و اینها شده باشند. مرحوم اصفهانی در اینجا به این تعریف ایراد وارد می‌کند؛ ایشان می‌فرمایند که اینکه صرف الوجود به عنوان محقق طبیعت کلیه متعلق برای طلب است خب در این حرفی نیست که در بعضی از اوقات طلب مولا به اولین محقق خارجی و اولین مخصص تعلق می‌گیرد و دیگر به واسطه اولین محقق، آن امر دیگر منتفی می‌شود. مثل **اکرم زیداً** که به واسطه اکرام دیگر منتفی می‌شود و دیگر اکرامی نیست. خب این در اینجا هست.

اما مناقض برای صرف الوجود را عدم کلی قرار دادید و عدم کلی مناقض برای صرف الوجود نیست بلکه اگر قرار بر این است که آن طبیعت کلی از نقطه نظر تحقق خارجی به یک فرد تعلق گرفته است، نقیض برای صرف الوجود عدم همان فرد خارجی است مثلاً می‌گوید که **اکرم زیداً** و این طبیعت کلیه اکرام بر اکرام زید در لیلۃ الجمعة تعلق گرفته است،

همین یک فرد. با اولین فرد که در ليلة الجمعة باشد و اکرام شود، **أكرم زیداً** حاصل می‌شود. حالا بعد اکرام ليلة السبت و ليلة الأحد و ليلة الإثنين باشد یا نباشد، آن دیگر در آنجا خارج از محدوده امر و نهی مولا است. خب مناقض با این، عبارت از عدم اکرام زید در ليلة الجمعة است یعنی وقتی که می‌گوید **لا تُكْرِم زیداً** معنایش این است که آن طلب اکرام در ليلة الجمعة تبدیل به نقیضش می‌شود یعنی طلب ترک اکرام زید در ليلة الجمعة یعنی مولا در اولین مرتبه در مورد نهی اولین محقق آن طبیعت کلی را نفی و نهی می‌کند و برمی‌دارد و برحذر می‌دارد یعنی می‌گوید که اولین محقق را اتیان نکن.

لازمة عدم اتیان اولین محقق، عدم اتیان سایر محقق‌ها در خارج است یعنی وقتی که شما اولین محقق را اتیان نکردید بنابراین در ليلة الأحد، ليلة السبت، ليلة الإثنين و ليلة الأربعاء هم عدم اکرام به حال خودش هست، در تمام این لیالی عدم اکرام محقق است. معنا فرق می‌کند، نه اینکه معنا این باشد که تمام اکرام‌ها در ليلة الجمعة، ليلة السبت، ليلة

الأحد و تمام این لیالی بتمامه مورد نظر مولا است، نه! مورد نظر مولا نیست. مولا می گوید که اولین محقق اکرام را اتیان نکن، وقتی که شما اولی را اتیان نکردید در واقع دومی و سومی و لیلة الأربعاء را هم اتیان نکردید.

پس عدم اتیان به اولین محقق موجب عدم کلی و سایر افراد است. حالا فرض کنید که اگر لیلة الجمعة اکرام نکردید و لیلة السبت اکرام کردید، آن اکرام لیلة السبت موجب می شود که اطاعت نسبت به لیلة الجمعة هم سلب بشود یعنی اگر اولین محقق در **أَنَّ مِنْ آنَاتٍ وَ زَمَانٌ مِنَ الْأَزْمِنَةِ** در خارج تحقق پیدا کند، خب این چیست؟ این دیگر در اینجا مخالف با نظر مولا است.^۱

بنابراین مرحوم اصفهانی می خواهند این را بفرمایند که وقتی که فعل طلب به صرف الوجود تعلق می گیرد - صرف الوجود یعنی آن طبیعت کلیه ای که در ضمن فرد مخصوص و متعین خارجی تحقق پیدا کرده است، این معنای صرف الوجود

^۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به نهاية الدراية، ج ۴، ص ۱۹۶ - ۱۹۹.

می‌شود - با تحقق صرف الوجود دیگر مکلف امر
مولا را اتیان کرده است. مخالف و نقیض با این
عبارت از عدم همین محقق اول است که صرف
الوجود به آن تعلق گرفته است یعنی مثلاً اولین
محقق اکرام زید عبارت از ليلة الأحد است آن وقت
عدم این، عبارت از عدم اکرام زید در ليلة الأحد
است. این عدم اکرام زید در ليلة الأحد عبارت از
اولین محقق این طبیعت کلیه است که نهی به آن
تعلق گرفته است، این مسئله مبنای مرحوم محقق
اصفهانی است.

بنابراین نظر محقق اصفهانی نسبت به مسئله عدم
برای صرف الوجود این نیست که نهی مولا به همه
افراد تعلق گرفته است بلکه نهی مولا به اولین محقق
طبیعت تعلق گرفته است و به واسطه اطاعت عبد در
عدم اتیان اولین محقق، عبد مولا را در محقق‌هایی که
بعداً می‌آید اتیان می‌کند. فرض کنید که مولا
می‌گوید **لا تَشْرِب الخمر**، شرب خمر حرام است؛
اولین نهی به اولین محقق این طبیعت کلیه تعلق
می‌گیرد یعنی به اولین شرب خمر تعلق می‌گیرد و

این خمر نباید شرب بشود. امشب این عبد اطاعت کرد و شرب خمر نکرد خب محقق متبدل برای فردا می شود. در فردا عبد نسبت به اولین محقق اتیان و اطاعت کرد و شرب خمر نکرد. دوباره این متبدل به **بَعْدَ بُكْرَه**؛ پس فردا می شود. فرض کنید که به نهی در روز دوشنبه هم اتیان نکرد، دوباره آن محقق به یوم الثلاثاء متبدل می شود. همین طور این اولین محقق متبدل می شود و در هر موردی اولین محقق صدق می کند.

پس در یک روز از روزها اگر این اولین محقق برای طبیعت را اتیان کرد، خب این در آنجا صدق می کند بر اینکه مخالفت کرده است یعنی عبد در آنجا مخالفت کرده و به لحاظ اتیان به اولین محقق مستوجب عقاب است نه به لحاظ اینکه در به خصوص امروز که یوم الثلاثاء باشد این را انجام داده است. لازمه این قضیه این است که همه افراد در مراتب بعد مشمول این مسئله نباشند یعنی نهی شامل آنها هم بشود.

در این مطلبی که مرحوم اصفهانی نقل می کنند و مخالف با مشهور مطلبی را می گویند به نظر می رسد

که یک نکته‌ای در اینجا از نظر غفلت شده است و آن نکته این است که در مسئله صرف الوجود نظر شارع بر تحقق فردِ عینِ خارجی نیست یعنی وقتی که شارع می‌گوید که **أکرم زیداً** نظرش روی اکرام زید رفته است و روی یک فرد خارجی و مشخص نرفته است بلکه یک وقتی مشخص است **أکرم زیداً** **ليلة الجمعة** خب این دیگر نسبت به صرف الوجود نیست و آن مورد، مورد مشخص است.

یک وقتی نه، شارع بیان نمی‌کند یعنی موارد متعدده‌ای برای اکرام هست؛ صبح می‌تواند اکرام کند، ظهر می‌تواند اکرام کند، شب می‌تواند اکرام کند، امروز اکرام کند و فردا اکرام کند، موارد متعدده‌ای هست ولی مولا می‌خواهد زید از همه موارد یک دفعه‌اش را اکرام کند نه بیشتر، حالا بیشترش بماند ولی یک مرتبه را اکرام کند. نگویند که به او بی‌احترامی کرد و او را گذاشت و رفت، نه، می‌گویند که یک دفعه اکرام شده است.

مولا می‌گوید که **أکرم زیداً**، نظر مولا بر اکرام است اما کدام اکرام؟ آیا اکرام للغداء، اکرام للعشاء،

اکرام للفظور؛ برای صبحانه؟! اکرام برای افطار یا اکرام برای عصر؟! نحوه آن مورد را مولا مشخص نمی‌کند و می‌گوید که **أکرم زیداً**، خب الآن اگر این عبد صبح یا ظهر اکرام کند نظر مولا حاصل شده است البته تا وقتی که وقت باقی است نه اینکه بگذارد تا یک هفته دیگر که او به مسافرت برود، نه! در این فاصله‌ای که این زید از سفر آمده است و فرض کنید که یک هفته هم در قم اقامت دارد [اکرام کند]. خب مولا وقتی که می‌گوید «**أکرم**»، نظر مولا روی کدام فرد از افراد خارجی است؟! روی هیچ فردی نیست. نظر مولا در **أکرم** روی تحقق طبیعت اکرام است و طبیعت اکرام باید تحقق پیدا کند؛ **اليوم أو بُكرةً أو بعدَ بُكرةٍ بالصبح أو بالظهر أو بالعشاء**، در هر وقتی از اوقات که اقتضای اکرام وجود داشته باشد. خب هر نوبت و هر محقق خارجی که از عبد سر بزند، آن طبیعت کلیه در خارج تحقق پیدا کرده است.

نقیض برای این چیست؟ نقیض برای این، این است که عدم اکرام محقق نشود، این نظر مولا است. نقیض عبارت از **نفس الموضوع مع جميع حدوده**

و قُیُوده بِلِحَاطِ الْعَدَمِ است. وقتی که نظر مولا در مقام ثبوت روی فردی از افراد به خصوص نیست بلکه نظر مولا روی نفی طبیعت کلیه است بنابراین نقیض برای نفس طبیعت کلیه عدم طبیعت کلیه می شود، آن وجود طبیعت کلیه است و این می شود عدم طبیعت کلیه یعنی شما جا را عوض کنید؛ این ثبوت طبیعت کلیه است بعد می شود عدم طبیعت کلیه. آیا این عدم در ضمن محقق اول است یا در ضمن اولین محقق و محقق های بعدی است؟! این اصلاً مورد نظر مولا نیست.

مولا می گوید که چرا اکرام نکردی؟! نه اینکه چرا امروز یا فردا اکرام نکردی. چرا در این اسبوع اکرام نکردی و زید مسافرت کرد؟! چرا؟ به صبح و ظهر و اولین محقق و اینها کار ندارد. نقیض یک شیء عبارت از نفس همان شیء است در مقام عدم یا ثبوت آن شیء در مقام طرد عدم.

تلمیذ: از فوریت خارج می شوند؟

استاد: اصلاً آن بحث فوریت یک بحث دیگر است و اصلاً به آن کاری نداریم، ما فعلاً بحث در

مقام اطاعت از طبیعت کلیه می‌کنیم. مولا می‌گوید که **اکرم زیداً** و ما می‌دانیم در عرض این یک هفته می‌توان اکرام کرد و تأخیر هم جایز است.

تلمیذ: این تأخیر و فوریت را از کجا می‌فهمیم؟!

از مولا می‌فهمیم یا از خارج می‌فهمیم؟!

استاد: اصلاً بحث تأخیر و اینها و آن مسائل به

قرینه ظاهریه است و مقام و حال و اینهاست. اینکه

گفته‌اند که ظهور امر در فوریت است، به خاطر قرینه

است. اما اگر فرض کنید که شما از مسئله و از خارج

این را متوجه نشدید یعنی این فوریت را نفهمیدید،

بحثی در آنجا نیست مثل اینکه از الآن آمده تا یک

هفته دیگر هم هست و اتفاقاً اگر بخواهید زود هم

اکرام کنید خوب نیست. بالاتر از این؟! می‌خواهید

یک چند روز صبر کنید و وقتی که بقیه اکرام کردند

و کسی دیگر اکرام نکرد بعد تازه این مولا می‌خواهد

اکرام کند و اصلاً حتی تأخیر او در اینجا حسن هم

دارد ولی بالأخره نفس طبیعت مورد نظر مولا است.

نفس طبیعت ولو بعد از **خمسة آیام**.

مسئله اصلاً بحث فوریت و اینها نیست، بحث،

بحث طبیعت است. پس وقتی که قرار باشد مقصود

مولا صرف الوجود باشد، نفس الوجود نقيضش
صرف العدم می‌شود و این به‌عنوان مدخل برای
بحث تا إن شاء الله جلسه بعد [بحث را ادامه بدهیم].

اللهم صل على محمد وآل محمد